

## دموکراسی، دموکراسی پارلمانی، لیبرالیسم و دموکراسی مستقیم

دموکراسی و درک از دموکراسی یکی از مقولات محوری در مبارزه جامعه علیه دولت - قدرت سرمایه داری جمهوری اسلامی با ایدئولوژی مذهب شیعه است. درک مردم و کارگران زن و مرد از دموکراسی چهره دروغین دموکراسی طلبی اپوزیسیون رنگارنگ راست، جمهوری خواه، ملی گرایان و سلطنت طلبان را فاش خواهد کرد. هر روز بلندگوهای سرمایه داری بومی و جهانی، مردم را با تبلیغات دروغین از دموکراسی و آزادی فریب می دهند. مقوله دموکراسی و دیگر مفاهیم پایه ای جامعه نیاز دارند بارها و بارها تبلیغ و ترویج گردند تا برای مردم فرآیند و کارگران زن و مرد ذهنیت سازی و ملکه شود.

انگلستان تنها کشوری است که قانون اساسی مدون ندارد. سرمایه داری انگلستان زیرکانه از لیبرالیسم-چهره خجول آزادی- سخن می گوید و نه از دموکراسی. شما برای رسیدن به آزادی نیاز به دموکراسی دارید و نه برعکس. واژگان لیبرال و لیبرالیسم از لغت فرانسوی لیبرتی اخذ شده است، در زبان انگلیسی کلمه آزادی، Freedom، است و نه واژه لیبرالیسم.

دموکراسی واژه ایست بزبان یونانی، از پیشوند دمو، یعنی مردم و کراسی به معنای هواداری، پس دموکراسی می شود طرفداری از مردم، و یا مردم اداره کننده جامعه. نزدیک به یک قرن در شهر-کشور آتن در عهد عتیق دموکراسی مستقیم یا مردم اداره کننده جامعه پراتیک می شد. هر سال مردم آتن در میدانی بهم آمده و برای اداره شهر از بین کاندیدها افرادی را به مدت یک سال انتخاب می کردند. زیبایی سیستم انتخابات شهر-کشور آتن در این بود که اگر فردی با فصاحت و بلاغت صحبت می کرد نه تنها او را انتخاب نمی کردند، بلکه از شهر تبعید می شد. واژه تبعید کردن در انگلیسی، Ostracise، واژه ای است به زبان یونانی. دلیل اینکه آن فرد سخنور و فصیح را از شهر تبعید می کردند، مردم آتن می گفتند چنین نامزدی با سخنرانی فصیح و پرطمطراق حق فردی را که به زبان ساده و مردمی حرف می زد، غصب می کرد. اما، دموکراسی شهر-کشور آتن کاستی های وخیمی داشت. شهر-کشور آتن سامانی مبتنی بر برده داری و قدرتی میلیتاریستی بود و مستعمرات در شرق مدیترانه داشت. در شهر-کشور آتن غیر از مردان آزادیاشهر و ندان مرد، زنان، مهاجران و برده ها از حق شرکت در اداره جامعه محروم بودند. آتن نژاد پرست بود و مردم دیگر را بربر و وحشی تلقی می کرد. جمهوری شهر-کشور رم نیز تمام ساختار مشابه شهر-کشور آتن را داشت، مضاف بر اینکه برده ها را نه انسان، بلکه به عنوان یک وسیله، Instrumenta Vocal، می شناختند. در قرن شانزدهم روشنفکران دوران روشنگری و سرمایه داری در حال عروج گفتند آنها وارثین دوتمدن جمهوری شهر-کشور رم و شهر-کشور آتن در درون دنیای بربریت و وحشی هستند.

بیش از یک هزاره بعد از دموکراسی شهر-کشور آتن، دوباره گفتمان دموکراسی، یک بار دیگر، ولی در سطح صاحبان قدرت در کشمکش بین جان پادشاه انگلستان و فنودال ها جرثومه ای از دموکراسی پدیدار شد. بنابه روال آن زمان، اشرافیت فنودال انگلستان تدارک نیروی نظامی و هزینه پادشاه برای جنگ را تامین می

کردند. در سال ۱۲۱۵ اشرافیت فئودال جان پادشاه انگلستان را مجبور کردند برای تامین نیازهای مالی و سربازگیری منشور بزرگ یا، مگنا کارتا، Magna Carta، به زبان لاتین را امضا کند. برابر با این منشور پادشاه انگلستان ملزم شد اشراف را غیرقانونی زندانی نکند، دادرسی عادلانه و سریع به مورد اجرا گذاشته شود و بالاخره پرداخت مالی به پادشاه محدود گردد. برابر با این قرار داد شاه قدرت تمامیت خواه را از دست داد، سپس با تشکیل شورای سلطنتی مشورتی، Privacy Council، پادشاهان انگلستان هر از چندگاهی برای مشورت شورای سلطنتی را احضاری کردند.

چهار قرن بعد، چارلز اول پادشاه انگلستان ۱۶۴۹-۱۶۰۰ تلاش کرد قدرت مطلقه دربار را دوباره اعاده کند، و ادعا کرد تنها به خدا جوابگوست. چارلز بدون مشورت از پارلمان درخواست بودجه کرد، پارلمان درخواست چارلز را رد کرد و جنگ داخلی انگلستان بین نیروهای پارلمان و چارلز در دهه ۱۶۴۰ شعله ور گردید. فراتر از اهداف دوجبهه متخاصم سلطنت طلبان و پارلمان اشراف انگیزه های اولین جنبش های پویا و رادیکال مردم و سرزدن شورای سربازان و افسران جزء در بدو عروج قدرت سرمایه داری پدیدار شدند. جنبش رادیکال مساوات طلبان، Levellers، خواهان دموکراتیزه کردن پارلمان یک مشت اشرافیت موروئی با حق رای برای همه مردان، یا آنچه اکنون نمایندگی پارلمانی نام دارد. شدند. جان لیبیرن، John Lilburne، جوان مروج و رادیکال و معروف به فرزند آزاد متولد شده اصلاح یا رفرم پارلمان اشرافیت تمامیت خواه را به قرار زیر فرموله کرد:

یکم انتخابات سالانه (از این رو، نماینده ها بیش از چند ماه این حقیقت را که آنها موقعیت شان را به منتخبین مدیون هستند، فراموش نکنند.)

دوم، انتشار علنی صورت جلسات پارلمان، به جای صورت جلسات سری که پارلمان مدام خود را پشت آن ها پنهان می کرد. تنها راه کشف اینکه چگونه نماینده ها رای می دادند ایجاب می کرد به پارلمان رفت و به جلسات گوش داد، در آن زمان انتشار فهرست انشعاب در پارلمان خطر پیگرد فوری داشت.

سوم، تخصیص حقوق به نماینده، تا کاندید شایسته ولی بدون بضاعت مالی وارد پارلمان شده و مانع از انحصار پارلمان از سوی عده ای ثروتمند قلیل گردید.

چهارم: برقراری حوزه های انتخاباتی برابر و لغو کامل حوزه های انتخاباتی کوچک معروف به حوزه های گنبدیده، که می توانست تنها به پشتوانه و حمایت لردها، زمین داران بزرگ و دست نشاندگان دربار انتخاب شوند، و شهر بزرگی مانند ناتینگهام حتی نتواند یک نماینده به پارلمان گسیل کند. این قاعده تا اواسط قرن نوزدهم برقرار بود. تاکید کنم که تحقق مفادهای اصلاح پارلمان در آن زمان حاکمیت سرمایه داری را جدا تهدید میکرد، و به موقع پارلمان جنبش مساوات طلبان را سرکوب کرد. در قرن نوزدهم، جنبش چارتیست ها یا منشور طلبان تلاش کردند که منشور مساوات طلبان قرن هفدهم را به سرانجام رسانند. امپریالیسم انگلستان آن چنان وحشت زده شد که لرد ویلینگتن فاتح نبرد تعیین کننده جنگ واترلو را از باز نشستگی برای مقابله با جنبش چارتیست ها بیرون آوردند. ده ها هزار نفر مردم و کارگران به قصد حرکت به سوی پارلمان درپل

کنینگون درجنوب لندن گرد آمدند، ولی رهبران محافظه کار عقب نشینی کردند. باز تاکید کنم که در آن زمان خواست شرکت همه مردان در انتخابات به معنای خلع قدرت از اشرافیت، نماد قدرت سرمایه می شد. جنگ داخلی بین پارلمان و چارلز پادشاه انگلستان، برای اولین بار بستر ظهور مفاهیم آزادی بیان و آزادی نوشتن، گفتن انسان آزاد زاده می شود و حق طبیعی زندگی دارد، در هزاران نسخه توزیع شدند. درپس انقلاب، جان لاک فیلسوف و تئوریسین لیبرالیسم، یا آزادیخواهی شرمنده، حق طبیعی زندگی را در تئوری اش وارد نمود. حق محاکمه با هیات منصفه، Jury Trial، قانونی شد. به موازات جنبش مساوات طلبان، دومین و رادیکال ترین حرکت در گفتن کمونیستی گودال کنان، Diggers، به رهبری جرال وینستلی، Jerald Winstanley، سرکشید. جراد وینستلی پیشروترین متفکر و رهبر گودال کنان طرفدار مالکیت اشتراکی زمین بود، او می گفت زمین از آن کسی است که در آن کار می کند. صاحب زمین طبیعت خود طبیعت است. عده ای صاحب قدرت آمدند و زمین هارا از آن خود کردند. تلاش جرال وینستلی برای ایجاد مزارع کشت کمونی را خفه کردند. سومین حرکت بروز اولین جنبش شورائی در عروج سرمایه داری و در هیات شورای سربازان و افسران جزء بود. با سنگین تر شدن کفه ترازو از نیمه جنگ داخلی به سود پارلمان حقوق سربازان به تعویق می افتاد و با پرداخت مجدد گاهای حقوق های معوقه پرداخت نمی شد. با فرارسیدن پایان جنگ داخلی و گردن زدن چارلز پادشاه تمامیت خواه، پارلمان وجود ده ها هزار نیروی نظامی را خطری برای خود مشاهده کرد و بدون پرداخت حقوق معوقه تصمیم به ترخیص یا انحلال سربازان کرد. زمزمه ها شروع شد و جنبش خروشان به تشکیل شورای سربازان و افسران جزء منجر گردید. از منظر پارلمان سربازان برابر با تمثیل گوشت دم توپ محسوب می شدند. پارلمان می گفت وظیفه شما این بود که برای صیانت پارلمان به جنگ، ما جنگ را بردیم، اکنون زمانش رسیده که به خانه های تان برگردید. اما، سربازان اعلام کردند ما برای پارلمان و کشورمان جنگیم، کشته ها و زخمی ها دادیم اکنون ما هم حقی در این کشور داریم. سربازان و افسران جزء مقررات رده های فرماندهی عالی را نادیده گرفته و ژنرال ها را چالش کردند. فعالین شورای سربازان و افسران جزء با فعالین جنبش مساوات طلبان بیرون از پادگان پیوند برقرار کردند. سروان رینز بارو نماینده برجسته سربازان می گفت: هیچ دولتی مشروعیت و وفاداری مردم را کسب نخواهد کرد، مگر اینکه دولت را مردم آزادانه انتخاب کرده باشند. در ابتدا ژنرال ها با خواست های سربازان ابراز همبستگی کردند، ولی، سرفرمانده نیروها ژنرال اولیور کرومول خود فردی زمین دار بود، و ملک اش مهمتر از خواست دموکراسی پارلمانی. در کلیسای پاتنی در غرب لندن نمایندگان سربازان با اولیور کرومل و دامادش ژنرال هنری ایرتون مقابل هم در دوسوی میز قرار گرفتند. جالب اینکه تندنویسی جدل بین نماینده های شورای سربازان و ژنرال ها را به یادگار گذاشت. بالاخره، ژنرال ها فرصت یافتند که از تهدید حمله به انگلستان استفاده کرده و شورای سربازان را سرکوب کنند.

شورای مشورتی اختیاری پادشاهان انگلستان به مرور زمان به پارلمان لردهای اشرافیت متحول شد. مقام لرد اشرافیت دائمی و موروثی بود و بعد از مرگ به فرزند ذکورش به ارث می رسید. لردها ادعای کردند آنها افرادی فرهیخته شایسته حکومت بر مردم عامی و بیسواد انگلستان بودند، و در پاسداری از اقتدارشان شرایط تملک برای شرکت در انتخابات آنچنان سنگین تعیین شده بود که فراتر از لردهای موروثی و معدودی افراد متمول کسی به پارلمان راه نمی یافت. لردها نیک می دانستند که اگر تمام مردان حق شرکت در انتخابات را کسب کنند، آنها زمین ها و املاک دزیده شده را از اشرافیت لردها پس می گیرند. اما، زمین فراخ طبیعت مالکی نداشت، و این ها به پشتوانه قدرت، زمین های عمومی، Commons، را تصاحب کرده بودند، و این موضوع بحث انگیز در مطالبه شرکت مردم در انتخابات و درجنگ داخلی انگلستان و بعدها در جنبش حق رای، Suffragette، سرزد. سرمایه داری انگلستان برای تداوم صیانت خود، ابتدا درجنگ داخلی و سپس دو قرن بعد همایش مسالمت آمیز و مدنی ۶۰،۰۰۰ نفر مردم منچستر در میدان پیتر برای درخواست اصلاح انتخابات پارلمان و حق رای همگانی مردان در میدان پیتر در سال ۱۸۱۹ با حمله سوار نظام با شمشیرهای آخته به مردم بی سلاح و کشتن حداقل ۱۵ نفر و زخمی کردن بین ۴۰۰ تا ۶۰۰ نفر، همچنین، یک سوار نظام یک نفر زن را زیر گرفت و بچه اش کشته شد. امپریالیسم انگلستان مطالبه رای همگانی را با شمشیر جواب داد. از آن پس کشتار میدان پیتر منچستر به تاسی از نبرد واترلو و شکست ناپلئون در بلژیک به کشتار پیترلو معروف شد. من در بالا به سرنوشت چارتیست ها تقریباً سه دهه بعد از واقعه پیترلو پرداختم. در اینجا به دو موضوع اشاره کنم:

یکم، تابره چارتیست ها هنوز اشراف لردها قدرت پارلمان را در اختیار داشتند. بورژوازی صنعتی با استفاده از خطر جنبش چارتیست ها، یا منشور طلبان، و بحران غله به تفوق اشرافیت در پارلمان خاتمه داد. دوم، با شکست جنبش چارتیست ها سرمایه داری صنعتی با گشایش تدریجی حق رای، مفهوم و هدف حق رای را کم کم کم رنگ نمود. تا اینکه وقتی حق رای همگانی یا سافروگت کامل در سال ۱۹۲۸ اعلام شد، مبارزات سه قرن گذشته و گوهر حق رای فراموش شده بود. اکنون، حق رای یا شرکت مردم در اداره جامعه به یک روز تقلیل یافت تا مردم پای صندوق رفته و رای خود را به این یا آن کارگزار سرمایه داری بریزند و ۳۶۴ روز از سال را در خانه معتکف به نشینند.

عبداله اوجالان، برخلاف نظریه چپ کلاسیک، سرمایه داری را نه به عنوان یک شکل بندی یا فورماسیون، Formation، تاریخی، بلکه یک قدرت می بیند. سرمایه داری تجاری انگلستان در قرن شانزدهم نه آن چنان که آدام اسمیت در ثروت ملل از آجو فروش، قصاب و نانوا حرف می زند، تا اینکه بگوئیم در ادامه اش شرکت های کلان سرمایه داری ظهور کنند. بلکه عروج سرمایه داری تجاری در انگلستان قرن شانزدهم نیاز به انباشت اولیه سرمایه داشت. به پشتوانه قدرت نظامی هنری هشتم پادشاه انگلستان طلاهای کلیساهای کاتولیک انگلستان غارت شدند، این یک منبع انباشت سرمایه، چشمه دوم تجارت خونبار برده فروشی تجار مسیحی و متمدن اروپا! عوامل بیرحم تجار برده داری مردم بیچاره آفریقا را به زور تفرنگ

شکار کرده با غل و زنجیر آنها را بدون آب و نان پیاده راه طولانی تا کشتی ها می بردند. سپس آنها را در کف کشتی برای مسافرت سه ماهه در تابوت های ردیف شده می خوابانند، حداقل یک سوم این بینواها هلاک می شدند و آنها را در اقیانوس می انداختند. تجارت برده حد اقل ۷۰٪ سود داشت. در زمان سلطنت ملکه الیزابت اول با پیروزی ناوگان انگلستان بر کشتی های جنگی، *Armada*، اسپانیا در تاریخ ۲۱ جولای ۱۵۸۸، به پشتوانه این پیروزی قدرت سرمایه داری انگلستان تضمین شد، از آن پس شعار بریتانیا بر اقیانوس ها حکومت می کند، در ادبیات سیاسی امپریالیسم انگلستان وارد شد. امپریالیسم انگلستان با تکیه بر آتش توپ های ناوگان پر قدرت اش بخش عظیمی از جهان را استعمار و استثمار کرد و نه به گفته شیفتگان چپ کلاسیک که انگلستان به قدرت توپ های کالاهای ارزان دیوار چین را داغان کردند. پیروزی سرمایه داری انگلستان به مثابه یک قدرت، در عرصه تئوریک نیز به پشتوانه قدرت سیاسی فراهم گردید، و نه در حقایق تئوریک های جان لاک و تامس هابس. این هردو فیلسوف نظاره گر جنگ داخلی و پدیداری جنبش های رادیکال مساوات طلبان با هدف دموکراتیزه کردن جامعه، گفتن اشتراکی شدن زمین از سوی گودال کنان، *Diggers*، و جنبش شورائی سربازان و افسران جزء بودند. جان لاک و تامس هابس بر آن شدند که مبانی جامعه و ضرورت وجودی دولت- قدرت سرمایه داری را تئوریزه کنند. جان لاک فیلسوف از «قانون طبیعی حق زندگی، لیبرالیسم، و مالکیت خصوصی» سخن گفت. لیبرال و لیبرالیسم از واژه لیبرتی در زبان فرانسه به معنی آزادی اخذ شده، در صورتیکه واژه آزادی در زبان انگلیسی، *Freedom*، است و نه لیبرالیسم. من لیبرالیسم را آزادی خواهی خجول می نامم. جان لاک واژه نامانوس و ثقیل لیبرال را برای سردگمی مردم از آزادی انتخاب کرد. جان لاک نگاهش به استمرار قدرت یک اقلیت ناچیز در بالا بود و نه دلمشغولی اش به موقعیت اکثریت غالب مردم فقیر و بی‌نوا انگلستان در پائین. در زمان جان لاک به جزء یک مشت لرد و زمین دار بزرگ چه کسی حق قانون طبیعی زندگی، یعنی یک زندگی انسانی بدون زور و آزار را دارا بود. زنان نصف جمعیت از جامعه محروم بودند. سرمایه داری انگلستان از تجارت غیر انسانی برده داری سودهای کلان می برد. در حقیقت، تئوری لیبرالیسم، جان لاک یک تئوری نژادپرستانه نژاد سفید پوست و چشم آبی به سود اقلیت ناچیزی از قدرتمندان اروپا گردید، و گرنه با پذیرش برابری رنگ پوست و چشم چندان سهل و آسان نبود که نژاد پوست سفید اروپا نژادهای غیر سفید پوست را وحشیانه برده کند و در ادامه اش سیاست های سلطه گری، استعماری و تحقیر ملل غیر رنگ پوست سفید را بی هیچ دلنگرانی اخلاقی ادامه دهند. جرال وینستلی رهبر گودال کنان می گفت زمین از آن کسی است که آنرا کشت می کند. جان لاک فیلسوف می بایستی توجیهی برای پدیداری مالکیت خصوصی زمین طبیعت بی صاحب مطرح می کرد. او مبتذل ترین جواب را ارائه داد. من زیر درخت می نشینم و بیل رادست کسی می دهم، او زمین را می کند، پس آن زمین مال من است. وقتی مهاجران سفید پوست نژاد پرست در آمریکای شمالی از کشتی پیاده شدند، سی میلیون مردم اصلی در فراخنای سرزمین آمریکای شمالی زیست و زندگی می کردند. سفید پوستان مهاجر زمین ها را تصاحب کردند و جمعیت اصلی آمریکا را تا نقطه کامل از بین بردند. اکنون به تمثیل دزد ادعای صاحب خانه را می

کند، ترامپ، حزب محافظه کار و هواداران نشان فریاد می زنند که مردم آفریقا-آمریکا و پناهجویان آمریکای لاتین دارند کشور ما سفید پوستان و چشم آبی را می گیرند. تامس هابس فیلسوف سیاسی و هوادار سلطنت تمامیت خواه، در جنگ داخلی، جنبش های از پائین را تهدیدی بر صیانت دولت-قدرت اشرافیت مشاهده کرد. تامس هابس ضرورت وجود دولت-قدرت را تئوریزه کرد. او بود که بنادرست گفت: بدون دولت آزادی هر فردی آزادی فرد دیگری را محدود می کند و جامعه در و هرج و مرج فرومی رود-ولی برای هزاران سال جوامع بدون دولت وجود داشتند. راه حل تامس هابس این بود که برای استقرار صلح و آرامش در جامعه، افراد بخشی از آزادی شان را در اختیار دولت قرار دهند تا دولت صلح، آرامش و امنیت را به جامعه اعاده کند. تئوری ضرورت وجودی دولت سرمایه داری تامس هابس به دولت-قدرت سرمایه داری جواز سرکوب جامعه را صادر کرد. برای ایجاز به یک مثال اکتفا می کنم. در جنبش وال استریت در سال ۲۰۱۱ علیه قماربازی بانک ها، که باعث وبانی عمیق ترین بحران سرمایه داری در شکل بحران مالی گردید، و هنوز عواقبش ادامه دارد، پلیس نیویورک با آرامش و خیال راحت به چشمان پیرمردان نشسته در صف معترضین پارک نیویورک گاز خردل پاشیدند.

#### دموکراسی پارلمانی انگلستان الگویی برای دولت-قدرت های بعدی

در سال ۱۷۷۶ مهاجران سفید پوست آمریکا باشکست دادن انگلستان اعلام استقلال کردند. مشابه لردهای انگلستان پدران موسس قانون اساسی آمریکا گفتند، اگر ما به مردم حق رای در انتخابات اعطا کنیم آنها به قدرت رسیده و زمین های دزدیده را از ما خواهند گرفت. جزم مدیسن خالق اصلی قانون اساسی آمریکا، کسی که تقریباً به اندازه هر فرد دیگری در زمان خود به دموکراسی باور داشت، ولی، او احساس کرد که سیستم آمریکا باید آن چنان طراحی شود و در حقیقت به ابتکار وی برنامه ریزی شد تا ثروتمندان قدرت دولت را در اختیار داشته باشند. به عقیده وی، مشابه لردهای انگلستان، ثروتمندان آمریکا آن گروهی از مردم هستند که مسئولیت اجتماعی بیشتری دارند، افرادی که صلاح و خوشبختی مردم در قلب شان موج می زند، و نه منافع یک عده تنگ نظر. بنابراین، ساختار قانون اساسی آمریکا بیشترین قدرت را در اختیار سنای آمریکا گذاشت. خواننده توجه کند که در آن زمان اعضای سنا انتخاب نمی شدند. کنگره اعضای سنا را برای زمان طولانی از میان افراد متمول تعیین می کرد-افراد با مسئولیت تر. افرادی که مدیسن می گوید: آنهایی که پاسداری از ثروت و حقوق صاحبان قدرت برایشان مهم بود. از اینرو، بیشترین قدرت به سنای آمریکا اعطا شد، و مجلس سنا و سناتورهایش از مردم دور و بیگانه شدند. برعکس، اعضای کنگره که از طریق انتخابات تعیین می شدند، به مردم نزدیک تر، و به این دلیل نقش و وزنه کمتری در قدرت داشتند. در آن روزها قدرت اجرائی یا رئیس جمهور با کمی مسئولیت در سیاست خارجی و موارد دیگر، بیشتر جنبه مدیریت داشت-کاملاً برخلاف امروز. سؤال مهم این بود که به مردم چه حدی از دموکراسی واقعی را اجازه داد. جزم مدیسن در بحث های تدوین قانون اساسی از آن نگرانی مهم جامعه (هر جامعه سالم) سخن می گوید: اینکه باید "منافع

اقلیت دارا را در مقابل اکثریت مردم حفظ کرد". مدیسن مدلی که در ذهن داشت، الگوی انگلستان پیشرفته ترین کشور و جامعه سیاسی آنروز بود. مدیسن می گوید: فرض کنید همه مردم انگلستان حق رای داشتند. خوب، اکثریت مردم فقیر دور هم جمع شده و خود را سازمان می دادند تا دارائی ثروتمندان را تصاحب کنند. آنها آنچه را انجام می دادند که ما امروز به آن اصلاحات ارضی می نامیم، املاک، مستقلات و زمین های کشاورزی بزرگ را تقسیم کرد و آنها را به مردم، صاحبان اصلی زمین داد. مردم زمین های را که زمانی نه چندان دور با استفاده از سیستم حصار کشی از آنها غصب کرده بودند، بین خود تقسیم می کردند. از این رو، مردم رای به نفع آن چیزی می دادند، که قبلاً زمین های عمومی یا اشتراکی، Commons، نام داشت، تا این زمین ها را پس بگیرند. مدیسن می گوید، بدیهی است چنین اقدامی ناعادلانه خواهد بود، مردم نباید به چنین حرکتی دست بزنند. بنابراین، قانون اساسی باید چنان تدوین گردد تا مانع از دموکراسی شد، واقعی ای که در عهد عتیق در شهر-کشور آنرا خودکامگی و ستم اکثریت علیه اقلیت نامیدند، تا مطمئن شد به دارائی متمولین دست درازی نکنند.

در ابتدای تشکیل دولت آمریکا دورنمای افزایش ثروت، ترقی و قدرت بی پایانی می درخشید، مشروط بر اینکه شما توجه زیادی به قربانیان سیستم نمی کردید. دولت ایالات متحده یک جامعه مهاجران استعماری، Colonial، خونخوارترین نوع قدرت امپریالیستی را برپا کردند. شما برای تصاحب ثروت و زندگی آزاد نیاز داشتی این واقعیت را نادیده بگیری که داری مردم اصلی آمریکا را نابودی کنی، این "اولین گناه" کبیره جامعه مهاجران استعماری آمریکا بود. وجود برده داری گسترده بخش دیگری از این جامعه- دومین گناه کبیره (هنوز عواقب هر دو باقی مانده اند). سپس نادیده گرفتن استثمار شدید کارگران و تجاوز و تسخیر سرزمین های دیگران و غیره. وقتی به تاریخ آمریکا نگاه می کنیم، یک مبارزه پیوسته بین دونگرش از بالا و پائین را مشاهده می کنیم. مبارزه از پائین برای دموکراتیزه کردن جامعه، که عموماً از سوی مردم و فشار از پائین روی داد و پیروزی هائی کسب کرد. برای نمونه، زنان نصف جمعیت جامعه آمریکا در دهه ۱۹۲۰ حق رای کسب کردند. (پیش تر ما به خودمان مباحثات می کردیم، اتفاقاً در همان زمان بود که حقوق زنان افغانستان بطور چشمگیری بهبود یافت). به نقل از نئوآم چامسکی متفکر بزرگ و برجسته ترین منتقد دولت-قدرت آمریکا.

لیبرالیسم اروپای نژادپرست جان لاک در نیمه دوم قرن هفدهم، بعد از سه قرن در اواخر دهه ۱۹۷۰ چهره اش را بزرگ کرد و شد نولیبرالیسم نژادپرست سفید پوستان و با هدف انتقام از طبقه کارگران زن و کارگران مرد، در پیاده شدن دولت رفاه در پایان جنگ جهانی دوم. مارگرات تاچر در انگستان و رونالد ریگان در آمریکا انجام وظیفه بالا را به عهده گرفتند. موسسات تولیدی، خدماتی بطور گسترده خصوصی شدند، یک دلیل اینکه چرا بخش قابل ملاحظه ای از صنایع را جارو کرده و به خارج صادر کردند برای تضعیف قدرت سازمان یافته کارگران در اتحادیه ها بود. قوانین شدید ضد اتحادیه ای تدوین گردید، به سطح معیشت و رفاه کارگران حمله شد، وجود طبقه کارگر انکار گردید و همه شدند طبقه متوسط، یا میدل کلاس. طی چهار دهه گذشته دستمزد

واقعی کارگران آمریکا را که در حالی که بارآوری کار % ۷۰ افزایش کرده بود، نیمی از کارگران آمریکا به انتظار آخر ماه چشم دوخته اند که چک دستمزد یا حقوقشان را دریافت کنند، و مبلغ ناچیز ۴۵۰ دلاریس انداز ندارند، تا برای هزینه نیاز فوری صرف کنند. ابرامپریالیسم آمریکا تنها کشوری در بین کشورهای رشد یافته بیمه درمان و بهداشت عمومی ندارد، ۹۰ میلیون نفر از مردم آمریکا، یا بیمه بهداشت نداشته و یا بیمه بهداشت ناقص دارند. امریکای قدر قدرت تنها کشوری است که کارگر آمریکائی مرخصی سالانه با حقوق ندارد. آلن گرینسپن، Alan Greenspan، وزیر خزانه داری آمریکا در کابینه بیل کلینتون با افتخار در کنفرانس آمریکا گفت، بزرگ ترین دستاورد من این بوده است که من کارگران را مستاصل و درمانده، Precarious، کردم. والیتنه مبالغه نمی کرد.

دستگاه های تبلیغاتی گسترده آمریکا و حامیان ایرانی سلطنت طلبان تا گرایشات جمهوری خواه و ملی و غیره، برای مردم ایران از آمریکا سیمائی دموکراتیک و انسان دوست ترسیم می کنند. در داخل آمریکا از یک طرف سناتورهای حزب محافظه کار آمریکا علنا می گویند آمریکا کشوری استثنائی است، به زبان ساده آمریکا تنها ابرامپراطوریا ابرامپریالیست جهان است، و هیچ قدرتی را نمی تابد. از سوی دیگر از سال ۲۰۱۵ دهها کتاب و رساله های فراوانی در افشای ماهیت جنایتکارانه، نژاد پرستانه، استثمارگری، استعماری، جنگ افروزی، کودتاگری، تغییر رژیم ها و دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر منتشر شده و هنوز ادامه دارد.

دکترین مونرو رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۸۲۳ اعلام کرد که آمریکا دخالت دولت های خارجی در قاره آمریکارا تحمل نخواهد کرد. ترجمان عملی این هوشدار، آمریکای لاتین حیات خلوت آمریکا گردید. دودده بعد، در سال ۱۸۴۳ آمریکا به بهانه کذائی نصف خاک مکزیک را تسخیر نمود. آمریکا به بهانه کمک به جنگ استقلال طلبانه کوبا از اسپانیا این کشور را در سال ۱۹۰۰ مستعمره کرد، سپس در سال ۱۹۰۱ آمریکا با قتل و عام هزاران نفر از مردم فیلیپین این کشور را نیز تسخیر و مستعمره کرد. هنوز پورتو ریکو مستعمره آمریکا است. امپریالیسم آمریکا کودتاهای فراوانی در آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا طراحی و بمورد اجرا گذاشت. اولین کودتا علیه دولت دکتر محمد مصدق در ایران، جنگ، کشتار و تخریب یک وجه دائمی سیاست خارجی امپریالیسم آمریکا را شکل داده است. آمریکا اولین قدرت امپریالیستی است که از بمب اتمی، بیولوژیکی و شیمیائی نظیر ناپالم استفاده کرده است. آمریکاتاکنون مقوله نامه سازمان ملل برای تحریم مین های زمینی را امضا نکرده است، آمریکا دادگاه بین المللی لاهه علیه ارتکاب به جنایات جنگی را به رسمیت نشناخته و به تقلید از شک الکتریکی در پزشکی شک اقتصادی را ابداع کرد. امپریالیسم آمریکا ۷۵۰ پایگاه نظامی در سراسر جهان دایر کرده است. آمریکا با % ۵ جمعیت جهان % ۲۵ درصد یا تقریباً ۲/۵ میلیون زندانی دارد. هر سال ۱۰۰۰۰ حمله با اسلحه در آمریکا اتفاق می افتد. یک اولیگارشائی مافیائی بر آمریکا حکومت می کند. همین الیگارشائی است که سیاست ها و انتخابات آمریکا را تعیین می کند. من نه طرفدار چین و نه روسیه هستم. ولی، آمریکا پنج هزار کیلومتر دورتر از خاکش آمده و چین را با ناوگان جنگی و بویژه زیر دریائی های اتمی محاصره کرده است. آیا آمریکا تحمل ورود یک کشتی جنگی چین به سواحل آمریکا را



دارد؟ آمریکا با سیاست جنگ طلبی دنیا را به کام نیستی می کشاند. با فروپاشی شوروی، رژیم بوریس یلتسین سوگلی آمریکا شد. سپس، آمریکا توپ باران و ویران گری گروزی پایتخت چین توسط پوتین را با سکوت جواب داد. تا سال ۲۰۰۵ هنوز ولادیمیر پوتین محبوب آمریکا بود. ولی، به محض اینکه پوتین روسیه نشان داد آلت دست آمریکانست، محاصره نظامی روسیه و جنگ تبلیغاتی علیه پوتین هیتلردوم آغاز شد. بالاخره، در جواب به شیفتگان ایرانی از وجود آزادی فردی در آمریکا بگویم: من نیز هم طرفدار آزادی فردی هستم و هم آزادی جامعه. در آمریکا ۹۰٪ ایستگاه های تلویزیونی و رسانه های جمعی دیگر به چهار کلان کمپانی تعلق دارد. این ها هستند که آزادی سخن گفتن در آمریکا را تعیین و کنترل می کنند. آیا واقعا کارگر آمریکائی مستاصل آزادی فردی دارد یا جف بوز صاحب آمازون و ثروتمند ترین مرد جهان.

به سراغ اروپا برویم. اتحادیه اروپا متشکل از ۲۶ کشور تصمیمات اش نه در پارلمان اروپا بلکه یک عده بوروکرات تعیین می کنند. اتحادیه اروپا نیز همان سیاست های اقتصاد نولیبرالی تاجر و رایگان راندنبال می کند. احزاب فاشیست بانام های دموکرات در سراسر اروپا قارچ وار رشد می کنند. اتحادیه اروپا دنبال رویدر مافیا، Godfather، آمریکاست و نه قدرتی مستقل از آن. اتحادیه اروپا یک هستی نژادپرست است. اتحادیه اروپای دیواری غیر مرئی علیه ورود پناهجویان غیر سفید پوست کشیده شده است و چندین هزار پناهجوی آسیائی و آفریقائی - قربانی سیاست های غرب- در آب های مدیترانه غرق شدند و جسد بچه ای را امواج دریا به ساحل آورد. اتحادیه اروپا و انگلستان با آغوش باز پناهجویان اوکراین را پذیرفتند. من به پناهجوی اوکراینی بی تفاوت نیستم، ولی رفتار اروپای نژاد پرست با پناهجویان آفریقائی و آسیائی، در روز روشن ماسک دروغین دموکراسی و آزادی خواهی این هارا درید.

#### اداره مستقیم جامعه و کنفدرالیسم دموکراتیک شمال و شرق سوریه

گفتمان اداره مستقیم جامعه، یا ساختار اداره شورائی جامعه نه یک دیدگاه آرمانی، بلکه تجلی اش ساختار اجتماعی پویای کنفدرالیسم... است که پیگیرانه برای تحقق جامعه ای مبتنی بر سامان یابی کمون ها، محلات، شوراها، کانون ها، تاسیس تعاونی های تولیدی و کشاورزی و در راس همه رهائی زنان تلاش می کنند. بی اغراق انقلاب روژاوا در سال ۲۰۱۲ پرچم انقلاب زنان روژاوا را به اهتزاز در آورد. کنفدرالیسم باتکیه بر حمایت مردم و سازمان یابی نیروهای حفاظت خلقی زنان و مردان، فراتر از محدوده ارضی اش، تجربه ای است برای تحول جوامع سرمایه داری در ایران و خاورمیانه. کنفدرالیسم هم پشتیبانان جهانی دارد و هم مخالفان بین المللی. عده ای در واقعیت وجودی کنفدرالیسم سکوت کرده اند. جمعی به شیوه نادرست با انگشت گذاشتن روی یک موضوع صحیح یا ناصحیح برای کنفدرالیسم یک هستی کثیرالموضوع حکم صادر می کنند. اما، دشمن اصلی کنفدرالیسم اردوغان فاشیست در رویای زنده کردن امپراطوری عثمانی از خاورمیانه تا آسیای مرکزی، از همان لحظه اعلام انقلاب روژاوا در سال ۲۰۱۲ کمر به نابودی این سیستم شورائی بست. اردوغان هر روز با حملات پهبادی فعالین کنفدرالیسم را ترور و شهرهائی از کنفدرالیسم را

توپ باران می کند. اردوغان با هدف تحریم اقتصادی در درازای مرکز کنفدرالیسم با کردستان ترکیه ۸۰۰ کیلومتر دیوار کشیده است، از اسلحه بستن آب رودخانه فرات برای قحطی آب علیه کنفدرالیسم استفاده می کند. اردوغان در دشمنی اش با کنفدرالیسم از حمایت قدرت های منطقه ای، و به عنوان عضوی از پیمان نظامی ناتو، از پشتیبانی کشورهای ناتو بهره می برد. همچنین با بازی بین روسیه و ناتو چراغ سبز روسیه در سال ۲۰۱۸ عفرین و چراغ سبز آمریکا در سال ۲۰۱۹ حمله کرد و شهرهای گرسپی و دربی سیر را اشغال کرد. اردوغان در اواخر ماه می امسال اعلام کرد به کنفدرالیسم حمله خواهد کرد، و نیروی نظامی بزرگی را به مرکز کنفدرالیسم آورده و منتظر چراغ سبز آمریکا، روسیه و رژیم اسد تا به کنفدرالیسم حمله کند. در آخر به این نکته اشاره کنم، گفته می شود کنفدرالیسم دموکراتیک شمال و شرق سوریه با چهار میلیون جمعیت و یک جامعه غیر صنعتی نمی تواند الگوئی برای ایران سرمایه داری با ۸۳ میلیون و دیگر کشورهای خاورمیانه محسوب گردد. خوب، لختینشاین یک شهر-کشور ریزی در اروپا همان ساختار سرمایه داری مشابه آلمان را داراست. جوامع پیشا-تاریخ هر کدام با جمعیت های ۲۰ تا ۳۰ نفر عالی ترین شکل اداره جامعه را برای ما به ارث گذاشتند. ایران می تواند از تجربه گرانقدر ده سال فرایند تحول شورائی کنفدرالیسم در دل شرایط نامناسب و تحمیلات قدرت های منطقه ای و جهانی استفاده کند. ضروری است بگویم طرح اداره مستقیم جامعه نه یک جمعیت ۴ میلیون با یک سوم مساحت ارضی سوریه را نمایندگی می کند، بلکه جمعیتی کم و بیش ۲۸ میلیون به لحاظ عملی و آگاهی از شیوه اداره مستقیم جامعه را فرامی گیرد. اگر نیاز شد من در صحبت بعدی این موضوع را توضیح خواهم داد.

مراد عظیمی